

ميلاد خورشيد خراسان مبارک

<"xml encoding="UTF-8?">



ميلاد خورشيد خراسان مبارک باد

تاريخ ولادت روز يازدهم ذيقعدة سال 148 هجرت، مولود مسعود امام موسی بن جعفر (عليه السلام) از مادر با فضیلتی به نام (تکتم) که در بیت امامت نامش را «طاهره» گذاشته بودند، ولادت یافت. (1) از همان ایام کودکی، عظمت از پیشانی بلندش نمایان بود. پس از این که پدر بزرگوارش را در زندان «سندی بن شاهک» به اشاره هارون مسموم نمودند، امام رضا (عليه السلام) که 35 سال داشت، بر مسند امامت نشست و کار هدایت شیعه بلکه مسلمانان را عهده دار شد. آن حضرت دوران بسیار سختی را گذرانید. ده سال معاصر هارون بود؛ هارونی که قاتل موسی بن جعفر (عليه السلام) محسوب می‌شد. هر چند علوی‌ها مترصد فرصت بودند تا قدرت طاغوت‌اش را بشکنند، لیکن هارون از چنان قدرت و گستره حکومتی برخوردار بود که به ابرها می‌گفت هر کجا ببارید، از جغرافیای قدرت من بیرون نخواهید رفت.

پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) موج نفرتی علیه او سراسر جهان اسلام را فرا گرفت. به همین دلیل هارون تلاش می‌کرد که خود را از این جنایت تبرئه کند. بنابر این به سلمان بن ابی جعفر، عمویش، پیام فرستاد که خدا لعنت کند سندی بن شاهک را که این عمل زشت را بدون اجازه من انجام داد. (2) هنگامی که «یحیی بن خالد برمکی» به هارون می‌گوید: علی بن موسی الرضا (عليه السلام) مدتی است به جای پدر بر مردم رهبری می‌کند، بهتر است از آغاز تحت نظر مأمورین خلیفه قرار گیرد، هارون با خشم جواب می‌دهد: «می‌خواهی یک باره شمشیر بردارم و همه علوی‌ها را به قتل برسانم.» (3)

در این فرصت پیش آمده حضرت امام رضا (عليه السلام) تقیه را کنار گذاشت و امامت خویش را ظاهر ساخت و شاگردان فراوانی در علوم قرآن و اعتقادات پرورش داد. بسیاری از یاران امام نگران سرنوشت وی بودند و اظهار می‌داشتند: چرا امامت را علنی می‌کنید و حال آن که هنوز از شمشیر هارون خون می‌چکد؟ (4)

امام فرمود: «گفتار پیامبر به من جرئت بخشیده است»؛ آن جا که فرمود: «اگر ابو جهل توانست مویی از سر من کم کند، بدانید من پیامبر نیستم. من هم به شما می‌گویم اگر هارون مویی از سر من کم کرد، بدانید من امام

نیستیم.» (5)

حضرت رضا (علیه السلام) پنج سال از امامتش را در عصر خلافت «محمد امین» سپری کرد. جنگ بین امین و برادرش، مأمون، فرصت مساعد دیگری برای فعالیت امام هشتم فراهم نمود. در خراسان، علوی ها و محبان اهل بیت سر به شورش برداشتند. هارون، محمد امین را ولیعهد اول خود قرار داد. سپس بغداد را به سوی خراسان ترک گفت تا انقلابیون را سرکوب کند. مأمون را نیز به عنوان ولیعهد دوم در خراسان مستقر نمود، ولی اجل به وی مهلت نداد، مرگش فرا رسید و در طوس مدفون شد. مأمون امین را کشت و خود خلافت را به دست گرفت. امام هشتم (علیه السلام) را به طوس دعوت کرد تا بدین وسیله نهضت علوی ها را آرام نماید و امام رضا را ولیعهد خود قرار داده، تحت نظر بگیرد. مأمون شخصی به نام «جلودی» یا «رجاء بن ضحاک» را مأمور آوردن امام هشتم (علیه السلام) از مدینه به مرو کرد. حضرت کنار قبر جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (6) اشک فراوانی ریخت، سپس اهل بیتش را طلبید و از آنان خواست بر او گریه کنند و فرمود: من دیگر به میان شما بر نمی گردم و در غربت جان می سپارم.

ورود به مرو کجاوه

امام (علیه السلام) روز دهم شوال به مرو رسید. چند فرسنگ به شهر مانده بود که مأمون به همراه گروه کثیری از امرا و بزرگان آل عباس به استقبال آن حضرت شتافتند و با احترام هر چه تمام تر وی را به مرو آوردند. پس از چند روزی استراحت، مذاکراتی بین حضرت و مأمون آغاز شد و مأمون پیشنهاد کرد که خلافت بطور کامل از آن حضرت باشد، ولی امام (علیه السلام) نپذیرفت.

فضل بن سهل می گفت: هیچ گاه خلافت را مانند آن روز بی ارزش و خوار ندیدم، چرا که مأمون عباسی با اصرار واگذار می کرد و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نمی پذیرفت. (7)

جنايات بنی عباس و قیام علوی ها بنی عباس، خون بسیاری از علویان را بر زمین ریختند، اموالشان را ضبط و مردانشان را آواره نمودند که یک دهم آن را خلفای بنی امیه نکردند؛ (8) از این رو پرچم های نهضت علوی ها از هر طرف به اهتزاز در آمد. در نبرد ابوالسرایا، دویست هزار تن از یاران خلیفه عباسی کشته شدند. زید در بصره قیام کرد و محمد بن جعفر، ملقب به «دیباج» در مکه و نواحی آن به پا خاست. در یمن، ابراهیم بن موسی بن جعفر بر خلیفه شورید. در مدینه، محمد بن سلیمان بن داود، از نوادگان امام حسن مجتبی (علیه السلام) قیام کرد.

مأمون برای فرو نشاندن این قیام چاره ای نداشت جز این که با دعوت امام هشتم (علیه السلام) چند هدف را تعقیب کند:

- 1 - بر حکومت بنی عباس مشروعیت بخشد؛
- 2 - از محبوبیت و احترام علوی ها در میان مردم بکاهد؛
- 3 - خراسانی ها را ساکت نماید؛
- 4 - حس اعتماد مردم به خصوص علوی ها را به خودش جلب کند، چرا که اگر مأمون در عقیده خود خالص بود،

خلافت را به امام هشتم (علیه السلام) در مدینه واگذار می‌کرد؟ و گرنه چرا امام را از طریق بصره و اهواز و فارس که راهی طولانی و سخت بود، به طوس رسانید؟ چرا وقتی با امتناع امام مواجه گردید، او را تهدید کرد و به زور ولایتعهدی را تحمیل نمود؟ و ده‌ها چرای دیگر که در سرمقاله مجال ذکر همه آنها نیست.

امام هشتم (علیه السلام) از ترفند مأمون با خبر بود، به همین دلیل هنگامی که پیام آوران مأمون به مدینه آمدند و نوید واگذاری خلافت را به حضرت عرضه داشتند، به قدری سرسختی کرد که همگان فهمیدند امام را به جبر و اکراه به طوس می‌برند. از سوی دیگر، با این که مأمون تمام خانواده حضرت را دعوت کرده بود، ولی امام تنها به طوس آمد. مضافاً این که در نیشابور برای صدها هزار نفر حدیث توحید را با ولایت مطرح نمود که در کتاب‌های سنی و شیعه ضبط است. با تشریفات خاصی حدیث (سلسلة الذهب) را قرائت کرد: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ (9) کلمه لا إله إلا الله حصار من است، پس کسی که آن را بگوید (و عمل کند)، داخل آن سنگر شده است و هر آن کس که در این حصار پولادین قرار گیرد، از عذاب من در امان خواهد بود». این حدیث، حامل پیام عجیب و رسالت خطیری است؛ هیچ معبودی، قدرتی، قانونی، حکومتی و امامی در اسلام نیست جز آنچه خدا بر آن مهر تأیید بگذارد. سپس فرمود: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ (10) یعنی توحید با حکومت امام معصوم (علیه السلام) مفهوم پیدا می‌کند و گرنه عین شرک خواهد بود. لا اله الا الله، تضاد اصولی با حکومت طاغوتی دارد و در جهت طرد و نفی آن، حرکت می‌کند نه تحکیم آن.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار || دیو چو بیرون رود فرشته در آید ||

بدین جهت بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که دعوتش را با «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» آغاز نمود، سیصد و شصت قبیله در برابر وی صف آرایی کردند، چرا که محتوای این شعار را نفی نظام شرک و طرد حاکمیت آن تلقی می‌کردند. اگر امروز گفتن «لا اله الا الله» حساسیتی را بر نمی‌انگیزاند به دلیل این است که این شعار از مضمون اصلی تخلیه شده و سمت و سوی مبارزاتی ندارد. در صورتی که پیشینه این شعار، روح تحرک و مسئولیت را زنده می‌کرد و خدایان مصنوعی را از تخت قدرت به زیر می کشید. به گفته اقبال لاهوری:

لا و الا احتساب کائنات || لا و الا فتح باب کائنات ||

امام هشتم (علیه السلام) با انتخاب این حدیث می‌خواست همین معنا را القا کند تا مسلمانان بفهمند که توحید بدون حکومت عدل و ایمان راستین نمی‌تواند جامعه را به مقصد و مقصود برساند. ولایت باید از سوی خداوند متعال تعیین شود و تا امام معصوم است، حکومت غیر معصوم، غاصبانه و طاغوتی است. امام رضا (علیه السلام) در پاسخ پیشنهاد مأمون فرمود: اگر حکومت شایسته تو نیست، رها کن تا آن که شایسته تر و بایسته تر است زمام امر مسلمین را به دست گیرد. اما مأمون او را تهدید کرد و حضرت به ناچار ولایت عهدی را پذیرفت مشروط بر این که در امور مملکت هیچ گونه دخالتی نداشته باشد. مأمون با وجود این که نماز عید فطر را با اصرار به حضرت واگذار نمود، امام از ترس این که مبدا حضرت در خطبه نماز عید سخن از حکومت الهی پیش کشیده و تار و پود حکومت طاغوتی وی را بر باد دهد، او را از میانه راه برگرداند. با تمام ترفندها و زیرکی‌هایی که مأمون برای بد نام کردن امام رضا (علیه السلام) به کار می‌بست، اما روز به روز بر محبوبیت امام (علیه السلام) افزوده می‌شد و باطن فریبنده و مکار مأمون آشکارتر می‌گردید.

سرانجام همان سخن پدرش هارون را که گفته بود حکومت ناز است و با همین منطق شیطانی، پدر بزرگوار امام رضا (علیه السلام) را زندانی و مسموم نمود، حضرت رضا (علیه السلام) را نیز نامردانه شهید کرد. «السَّلَامُ عَلَى عَوْتِ اللَّهْفَانِ وَ مَنْ صَارَتْ بِهِ أَرْضُ خُرَّاسَانَ خُرَّاسَانَ؛ سلام بر فریاد رس بیچارگان؛ کسی که سرزمین خورشید به یمن وجود او خراسان شد. خورشید وجودش در خراسان افول کرد و بارگاهش افتخاری برای ایرانیان گردید تا گرد شمع مزارش پروانه وار بگردند و از روح بزرگ او مدد جویند.»

بوی گل از بوستان مصطفی آید همی	پیک رحمت از حریم کبریا آید همی
بر مشام جان رسد صاحب دلان را بوی دوست	آشنایان را پیام از آشنا آید همی
ای خراسان شاد زی کان بلبل شیرین سخن	زین گلستان با دو صد شور و نوا آید همی
باز کن آغوش جان را کز رهی دور و دراز	نوگلی از بوستان مصطفی آید همی
کز افق شد هشتمین شمس ولایت جلوه گر	از حریم (نجمه) ماهی دلربا آید همی
این گل خوش بو نهال بوستان دین رضاست	آن که بر اقلیم دین فرمانروا آید همی
بر فراز، ای چرخ پرچم کاندرین فرخنده روز	وارث تاج و سریر ارتضا آید همی
حجت حق مظهر ذات و صفات کبریا	منبع بخشایش و جود و عطا آید همی
پرده چون در خاک نیشابور گیرد از جمال	دل تپد از شوق و اشک از دیده ها آید همی
این صفای صبح نیشابور از انفاس اوست	هر کجا آید رضا لطف و صفا آید همی
با خط زر آن حدیث پر بها باید نوشت	کانچه خواهی زان حدیث پر بها آید همی
زان خدا شمس الشموسش خواند کز برج علوم	از جبینش روز و شب نور و ضیا آید همی
ساکن کوی رضا شو کاندرین درگاه خضر	از پی نوشیدن آب بقا آید همی
دست حاجت پیش شاهی بر که در ملک وجود	چون علی با پنجه مشکل گشا آید همی
چون رضا را شربتی شیرین تر از تسلیم نیست	تلخ کی در کام او زهر جفا آید همی
چون ننالد دل در این غربت کزین تربت هنوز	ناله (قَبْرُ بَطُوسِ یَا لَهَا) آید همی (11)

پاورقی ها:

- 1 - عیون اخبار الرضا، ص 14.
- 2 - بحار الانوار، ج 48، ص 227.
- 3 - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 226.
- 4 - بحار الانوار، ج 49، ص 155.
- 5 - همان، ص 155.
- 6 - همان، ص 117.
- 7 - محمد بن احمد (ملقب به فتال نیشابوری) روضة الواعظین، ص 248.
- 8 - مِعْشَارُ مَا فَعَلُوا بَنی الْعَبَّاسِ.
- 9 - ابن جوزی، المنتظم، ج 10، ص 67؛ اخبار الدول، ص 115 و الصواعق المحرقة به نقل حیات الامام علی بن موسی الرضا، ص 289.
- 10 - امالی صدوق، ص 235 و بحار الانوار، ج 49، ص 123.

11 - دیوان قاسم رسا، ص 82 - 85.

محمد باقر شریعتی سبزواری